

ترجمان علوم اجتماعی

کاری را بکن که دوست داری

➤ و دروغ‌های دیگر پیرامون موفقیت و خوشبختی
میا توکومیتسو
ترجمه آرش رضاپور



معرفی نویسنده

چارلز بوکوفسکی، شاعر و نویسنده نامدار آمریکایی، جایی گفته است «جهنم یعنی اینکه هر روز کله صبح با صدای زنگ ساعت بیدار شوی، خواب آلوده از تخت پایین بخزی، لباس پیوشی، به زور غذا بخوری، مستراح بروی، دندان هایت را مسواک بزنی، موهایت را شانه کنی، از خانه بیرون بزنی و یک ساعت در ترافیک گیر کنی تا به محل کارت برسی، یعنی همان جایی که باید کلی پول برای یک نفر دیگر در بیاوری، و تازه سپاسگزار هم باشی که چنین موقعیتی نصیب شده است».

اینکه چگونه ممکن است کسی از چنین وضعیتی سپاسگزار باشد و برای به دست آوردن آن دست و پا هم بزند، موضوعی است که میا توکومیتسو، استاد تاریخ دانشگاه ملبورن، در کتاب «کاری را بکن که دوست داری، و دروغ های دیگر پیرامون موفقیت و خوشبختی» بدان می پردازد. آنچه او را به تأمل وامی دارد این نکته است که کارمندان و کارگران آمریکایی اکنون در اوج بهره وری هستند، ساعات بیشتری را در محل کار سپری می کنند و برای انجام کار بیشتر و بیشتر از خود مایه می گذارند، با این حال روی هم رفته چیز زیادی در ازایش به دست نمی آورند.

فهرست <

- ۹ مقدمه
- ۱۷ اصول اخلاقی کار محبوب
- ۲۳ پیش پرداخت: بدهی و گواهی نامه ها
- ۳۳ فصل اول: کاری که دیده می شود و وجهه عمومی
- ۵۹ فصل دوم: سراب استقلال
- ۶۳ استقلال در برابر نظارت
- ۶۹ ظهور مدیران
- ۷۳ تدریس و یادگیری مدیریت شده
- ۸۲ پیشه مدیریت
- ۸۹ فصل سوم: نظام رده بندی کاری و امیدپیشگی
- ۹۴ کارآموزان، حق التدریس ها و کارکنان موقت
- ۱۱۵ امید و طبقه
- ۱۲۱ فصل چهارم: استراحت بی استراحت
- ۱۴۵ نتیجه گیری
- ۱۵۷ پی نوشت ها
- ۱۷۱ نمایه

مقدمه

آن که در هنری مشغول است و از این رهگذر، هم به سود می رسد و هم به فضیلت می باید خود را بختیار بداند.

کورنلیس دی بی^۱، گنجینه طلایی هنر آزاد و والای نقاشی^۲، ۱۶۶۲،

ژم، سال ۱۵۰۹. میکل آنژ از خویش راضی نبود. داشت سقف کلیسای سیستین را نقاشی می کرد. به دشواری تن و بدنش را پیچ و تاب می داد، دست و گردنش را دراز می کرد و در همان حال قطرات آزاردهنده رنگ نیز بر سر و صورتش فرود می آمدند. در شعری که برای دوستش، جیووانی داپیستوییا^۳، فرستاد این گونه شکوه می کند: «از این دامی که بدان گرفتار شده ام غمباد گرفته ام» و «احساس می کنم پوستم در جلو کشیده می شود، و در پشت چین و چروک می خورد. همچون یک کمان سوری،

1. Cornelis de Bie

2. *The Golden Cabinet of the Noble and Liberal Art of Painting*

3. Giovanni da Pistoia

خمیده و دندان‌دندانه». از نظر روانی نیز در وضعیتی بغرنج به سر می‌برد. دربارهٔ «افکار غریبی» نوشت که «قابل تصدیق نبودند» و مغزش را درمی‌نوردیدند. میکل آنز، همچنان که مشت‌هایش را از خشم گره کرده بود، نامه‌اش را چنین خاتمه داد: «من در موقعیت درستی نیستم؛ من نقاش نیستم».^۲

حرف‌های میکل آنز شگفت‌انگیزند و آشنا. همهٔ ما تجربهٔ روزهای بد کاری را داریم، روزهایی که کارمان به‌راستی همچون دامی می‌نماید که گریزی از آن نیست، و جالب است که می‌شنویم فردی بلندمرتبه، از ورای پانصد سال، همان شکوه‌های پیش‌پاافتاده‌ای را به کار می‌برد که امروز نیز مردم از آن‌ها ناالان‌اند. ناخرسندی عالم‌گیر از کار هم مایهٔ طنز است و هم فرصتی برای پیوند انسان‌ها از خلال همدلی و دوستی. اما شاید چیزی که باعث شگفتی می‌شود این است که حتی برای هنرمندی بدین بزرگی هم یکی از محبوب‌ترین آثار سنت هنری غرب، یعنی کلیسای سیستین، در واقع چیزی نبود جز محصول کار؛ از یک سو، کار فکری سرشار از تردید و اضطرابِ طراحی و سازمان‌دهی چنین اثر پیچیده‌ای و، از سوی دیگر، کارِ عرق‌ریز و محنت‌افزای درآمیختن رنگ‌ها مطابق نظر پاپ.

افسانه‌های فراوانی پیرامون کار هنری وجود دارند، افسانه‌هایی که بر نقش اشتیاق، نبوغ، بیماری روانی، ایمان، سوء مصرف مواد، تمنا، مکاشفات عرفانی، و البته عشق درنگ می‌کنند. باین حال، در نهایت تمامی این انگیزه‌های رمانتیک شده نقاب‌هایی هستند برای پوشاندن این حقیقت ساده که کار کار است، حتی اگر به چیزی والا و زیبا بینجامد. در واقع، اغلب تولیدات هنری «شکوه‌مند» و «متعالی»، از معابد گرفته تا قطعات موسیقی، متضمن مجموعه‌ای دردناک از غم‌باد، گرفتگی عضلانی، خستگی چشم و جوش‌های عصبی بوده‌اند. وانگهی، پریشانی‌های ناشی از یکنواختی و تغییرات خلقی را نیز نباید از یاد برد. اگرچه ممکن است چنین آثاری برآمده از نبوغ فردی باشند،

اما به همین ترتیب گواهی هستند بر نیروهای تاریخی که، به یاری انتظارات و محدودیت‌های خاص خود، ساختارها را شکل می‌دهند، همان‌گونه که مایکل بکساندال^۱، مورخ هنر، در دیباچه کتاب کلاسیکش، نقاشی و تجربه در ایتالیای قرن پانزدهم^۲، می‌نویسد «یک نقاشی قرن پانزدهم ته‌نشست یک رابطه اجتماعی است»^۳. انگیزه‌های میکل‌آنژ برای نقاشی سقف کلیسای سیستین هرچه باشد - دستمزد، شهرت، دشواری زمین‌انداختن سخن‌پاپ - عشق به نقاشی سقف جزء آن‌ها نبوده است.

افسانه‌پردازی ما پیرامون انگیزه‌های کاری مرزهای هنرهای تجسمی را درمی‌نورد. امروزه یکی از خوشایندترین روایات کار روایت کسی است که کارش را با عشق انجام می‌دهد. این کارگران آرمانی مشخصاً بدین دلیل موفق و ثروتمند می‌شوند که به کارشان عشق می‌ورزند، عشقی که از خلال تصمیم‌گیری آزاد و عاقلانه بدان پایبندند، و آن‌ها را به بهترین و لذت‌بخش‌ترین راه برای سپری کردن زمان، از ساعت ۹ صبح تا ۶ بعدازظهر، رهنمون می‌شود. ثروت، لذت و کار در این داستان به هم تنیده و غیرقابل تفکیک‌اند. این همان تثلیث فریبده‌ای است - سه‌گانه‌ای که در هر نسل فراخوانده می‌شود - که برای آنانی که می‌کوشند بدان دست یابند الهام بخش فداکاری‌های بزرگی بوده است.

در مرکز افسانه کار عاشقانه، این ایده نهفته است که فضیلت (برحق بودن اخلاقی شخصیت) و سرمایه (پول) دوروی یک سکه هستند. ثروت جایی است که تلاش، پشتکار و کمی مهارت فردی وجود داشته باشد. این منطق شالوده‌رؤیای آمریکایی و دیگر ایده‌های مشابه در سرتاسر جهان است که تلاش را عامل تحرک اجتماعی می‌دانند. اگر کسی این قواعد را به کار گیرد و در میانه تندبادهای گذرای

1. Michael Baxandall

2. *Painting and Experience in Fifteenth-Century Italy*

بازار آزاد بدان‌ها پایبند بماند، آنگاه همان‌گونه که ویلی لومن^۱ در نمایشنامهٔ مرگ فروشنده^۲ به پسرش می‌گوید «چیزهای بزرگ اتفاق می‌افتند». ای کاش چنین می‌بود. فضیلت‌های ملازم با جست‌وجوی سرمایه سیال‌اند و در طول زمان تغییر کرده‌اند. کیفیت‌های به‌ظاهر ثابتی که ما راج می‌نهیم - سخت‌کوشی و مهارت - زمانی مستلزم به‌تعویق انداختن لذت و قربانی کردن رضایت برای رسیدن به پاداشی بوده‌اند که خواهد آمد، پاداشی که شاید در زندگی بعدی چشم‌انتظار ماست. در میانهٔ قرن بیستم، کار دقیقاً به این دلیل واجد فضیلت بود که جنبهٔ سرگرمی نداشت، چرا که در خدمت پروژه‌ای بزرگ‌تر و مانا ترا از لذات فانی فردی بود. همین پندارهٔ خاص از کار فضیلت‌مند است که در تار و پود اسطورهٔ بنیادین آمریکا تنیده شده است. اگرچه توماس جفرسون مزرعه‌ای داشت که به دست برده‌ها کشت می‌شد، اما در کتاب یادداشت‌هایی در باب ایالت ویرجینیا^۳ (۱۸۷۵) طرحی روحانی و پدرانۀ از امرارمعاش با کار در مزرعه در انداخت. او می‌نویسد «اگر خداوند برگزیدگانی داشته باشد که فضایل اصیل و حقیقی در جان آن‌ها به ودیعه نهاده شده باشند، آن‌هایی هستند که بر زمین کار می‌کنند». کشت‌کاران خیالی جفرسون از فساد اخلاقی به دورند، چراکه در اسلوبی پیش‌سرمایه‌دارانه کار می‌کنند. رفاه این کشاورزان مستقل نه به «ضرر و زیان مشتریان و نه به دمدمی مزاج بودن آن‌ها» وابسته نیست، و بنابراین از فریب‌کاری‌ها و بازی‌های کثیف بازار آزاد در امان‌اند. جفرسون هیچ‌جا ادعا نمی‌کند که کشاورزی شغلی مفرح است (اگر می‌بود که مالکان مزارع مجبور نبودند دیگران را به بردگی بکشانند). در عوض، از آنجایی که امرارمعاش از راه کشاورزی مستلزم کار بی‌امان است - کشاورز می‌باید پیوسته مراقب «خاک و پیشه‌اش» باشد -، اواز رهگذرهایی از دسیسه‌های دنیوی به فضیلت می‌رسد.

1. Willy Loman

2. *Death of a Salesman*

3. *Notes on the State of Virginia*

امروزه کار ایدئال آمیخته‌ای است از جست‌وجو برای لذت و سرمایه. تجلیات مردمی ثروت و موفقیت، مانند اپرا وینفری، به شکلی خیال‌انگیز، آشکار و با افتخار ادعا می‌کنند که موفقیتشان زائیده عشق به خویشتن بوده است. وینفری طرف‌دارانش را تشویق می‌کند که «بهترین خویش را زندگی کنید». جان مک‌کی، مدیرعامل هول فودز، آشکارا موفقیت تجاری را به عشق پیوند می‌زند. او می‌گوید «در یک بازار سالم، عشق مزایای رقابتی خلاقانه را شکل می‌دهد». وعده‌های امروزین کار به ظاهر بسیار دل‌فریب‌تر از تمامی وعده‌هایی به نظر می‌رسند که به نسل‌های پیشین داده شده بود. وقتی می‌توانید با تبدیل شدن به «بهترین» خویش ثروتمند شوید و اوقاتی خوش را در زندگی سپری کنید، چرا باید به یک وام سی‌ساله با سود ثابت، و خودرویی تن دهید که درست است خوب کار می‌کند، اما هشت سال از تولید آن گذشته؟

با این حال، برخلاف آنچه «کار با عشق» می‌گوید، امروزه کارگران کار بیشتری را در قبال دستمزدی کمتر انجام می‌دهند. درآمد واقعی خانوار در ایالات متحده برای حجم قابل توجهی از آمریکایی‌ها دچار رکود شده، یا به شکلی طاقت‌فرسا کاهش یافته است. و این در حالی است که افراد ساعات بیشتری را به شغل یا شغل‌هایشان اختصاص می‌دهند، چراکه پدیده چندشغلی بودن نیز به شکلی فزاینده رو به افزایش است. مزایا به سرعت تحلیل می‌روند و کارگران دارند کنترل بر جنبه‌های گوناگون کارشان، از ساعت کاری گرفته تا قواعد بهداشت و ایمنی، را از دست می‌دهند. در همین اثنا، ثروت در دستان عده‌ای اندک جمع می‌شود، آن‌هم نه چون حقوق بگیرند بلکه، همچنان‌که توماس پیکتی اخیراً نشان داد، چون ارزش سرمایه بسیار سریع‌تر از دستمزد افزایش می‌یابد. مالک بودن، و نه کارکردن، آن چیزی است که بخش عمده ثروت را تولید می‌کند. ادبیات عشق، اشتیاق و برکت

در حالی در کار دستمزدی شکوفا می‌شود که سرمایه‌داری ای که در آن همه چیز به برنده می‌رسد^۱ روزه‌روزی باک‌تر می‌گردد. آیا همه ما دچار توهم شده‌ایم؟ شاید چنین باشد، اما ما خودمان را در اتاقی آینه‌ای به نام «کار همچون تجلی عشق» به دام انداخته‌ایم که خارج شدن از آن دشوار است. شعارهای اغواکننده درباره کار، همچون خودشکوفایی، و تصاویر کار مسرت‌بخش همه جا هستند. روی یک پلاکارد تبلیغ دوره ام.بی.ای بر روی یک قطار شهری نوشته شده است «موفقیت جایی است که اشتیاق آنجاست». مجله کازموپولیتن^۲، در هر شماره، بخشی به نام «این زندگی را به دست آور» منتشر می‌کند و در آن به زنان جوانی می‌پردازد که مشاغل جذاب و خارق‌العاده را می‌گردانند، مانند مالک فروشگاه لوازم عروس، کشاورز/هنرمند خانگی. خود عنوان «این زندگی را به دست آور» آشکارا از مشاغل جذاب بت‌واره می‌سازد، یعنی آن‌ها را موضوع خواهش می‌گرداند و هم‌زمان به طرزی فریبنده قابل‌دسترس می‌نمایانندشان. شغل‌های معرکه‌منتظر شما هستند، و تنها چیزی که شما را خواننده باید انجام دهید «به دست آوردن» آن‌هاست. اما، درواقع، بسیاری از زنانی که در مجله به آن‌ها پرداخته می‌شود مدارک معتبر (و گران‌قیمت)، روابط حرفه‌ای، و تجربه تخصصی فراوانی دارند. فرافکنی‌های کار با عشق راه خود را به قلمرو کارهای خدماتی کم‌دستمزد نیز گشوده‌اند؛ یک شرکت ارائه خدمات نظافت در وب‌سایت انتشار آگهی کریگزلیست^۳ چنین متنی را منتشر کرده است: به دنبال «فردی مشتاق» برای نظافت منازل. احتمالاً چند نسل قبل، برای همین آگهی، از واژه مسئولیت‌پذیر به جای مشتاق استفاده می‌شد.

1. Winner take it all capitalism

2. Cosmopolitan

3. Craigslist

با توجه به شکاف عمیق میان خیال پردازی های عامیانه پیرامون کار و عواید واقعی ای که امروزه روز اغلب کارگران از قبل کار به دست می آورند، وقت آن رسیده است که استعاره های «کاری را بکن که دوست داری» را زیر میکروسکوپ بگذاریم. من جای دیگری^۱ گفته ام که الگوی «کاری را بکن که دوست داری» دارای ماهیتی خودشیفته وار است، یعنی با تشویق مدام ارضای نفس، به شکلی حساب شده، شرایط کاری دیگران را نادیده می گیرد. من همچنین بحث کرده ام که «کاری را بکن که دوست داری»، با انداختن مشکلات به گردن کارکنان، طرف دارانش را در معرض بهره کشی و توجیه کردن کار بی مزد یا کم مزد قرار می دهد. زمانی که اشتیاق تبدیل به انگیزه کار شود، و این موضوع از نظر اجتماعی نیز پذیرفته شده باشد، دم زدن از حقوق یا ساعت کاری معقول می شود نشانه بی شعوری. کتاب پیش رو به بررسی انتظارات فراوان کاری ای می نشیند که در کیش «کاری را بکن که دوست داری» موجودیت می یابند و فداکاری هایی را می کاود که کارکنان در راستای برآورده ساختن این انتظارات به جان می خرند.

در فصل اول، بدین می پردازم که کار چگونگی دیده شدن ما را در فضای عمومی مشخص می سازد. عنوان شغلی چیزی است که ما به کمک آن خود را به دیگران معرفی می کنیم. این عنوان شغلی است که تعیین می کند فرد در مهمانی ها یا در شبکه های اجتماعی برای چه کسانی «جالب» خواهد بود و برای چه کسانی خیر. من موضوع دیده شدن و دیده نشدن کارمند را از خلال بازنمایی تصویر کارکنان در صنعت سرگرمی بررسی کردم. به ویژه به دو سریال تلویزیونی «همسر خوب»^۱ و «بصیرت یافته»^۲ پرداختم که قهرمانان هر دو آن ها، به عنوان کارمند، تغییراتی جدی در موقعیت و وجهه عمومی شان به خود می بینند. فصل

1. *The Good Wife*

2. *Enlightened*

دوم بر خواب و خیال‌های حول استقلال کارکنان، باب شدن مدیریت عمیقاً فضولانه و تکنیک‌های زیر نظر گرفتن متمرکز است. در همان حالی که کارکنان به دنبال مشاغلی هستند که بیشترین میزان آزادی اراده را برایشان به همراه داشته باشد، امروزه بخش بزرگی از کارهای حرفه‌ای، از آموزگاری گرفته تا وکالت، عمیقاً مهارت‌زدایی^۱ می‌شوند و این در حالی است که فشارها برای ابراز رضایت ظاهری از این مشاغل افزایش می‌یابد. چنین تنشی را چگونه می‌توانیم بفهمیم؟ فصل سوم امید را در چشم‌انداز شغل، و به عنوان انگیزه‌ای برای کاری‌مزد یا کم‌مزد، می‌کاود. مشاغل دارای امنیت شغلی و پرداخت مناسب دور از دسترس کارآموزان بدون حقوق، کارکنان موقت و اساتید حق‌التدریس قرار دارند. این فصل کلاف عشق و امید را باز می‌کند تا کارکرد حقیقی و انضباطی‌شان را نشان دهد، کارکردی که چیزی نیست جز کار کشیدن از نیروی کار به قیمتی ارزان، و به نحوی که او خود نیز با آغوش باز‌پذیرای استثمارش شود. فصل آخر نقدی است بر دلیل تراشی‌های «کاری را بکن که دوست داری» در فرهنگ بیش‌کاری معاصرما، یعنی تمایل به انجام ساعات بسیار طولانی کار که به نیازهای احساسی و زیست‌شناختی ما برای ارتباطات، مراقبت و خواب دست‌اندازی کرده است. این فصل پرده از منطق دروغین بیش‌کاری برمی‌دارد، یعنی نشان می‌دهد بیش‌کاری مغایر بهره‌وری است و بدین ترتیب ارزش کاری را زیر سؤال می‌برد که ثمره بیش‌کاری است. این فصل از افسانه‌های کلاسیک افسون‌زدایی کرده و می‌گوید چه کسانی ساعت کاری «قهرمانانه» دارند و کدام افراد خیر.

دیدۀ شدن در جامعه، تحرک اجتماعی و استقلال کاری از وعده‌های کار «محبوب» است. امروزه کارگران، برای آنکه حتی شمه‌ای از آن‌ها را بچشند،

۱. de-skilling: ورود تکنولوژی به صنعت سبب می‌شود دیگر نیازی به کارگران ماهر وجود نداشته باشد، و کارگران نیمه‌ماهر یا حتی کارگران ساده بتوانند همان کار را به یاری تکنولوژی و با دستمزدی کمتر به انجام رسانند [مترجم].

می‌باید بیش از هر زمان دیگری دست به فداکاری بزنند؛ می‌باید گواهینامه‌های گران‌قیمت (اغلب در قالب مدارک دانشگاهی یا گواهی شرکت در دوره‌ها) کسب کنند، به نظارت فضولانه تن دهند، مشاغل کم‌مزد را بپذیرند و «خاکشان را بخورند»، به حرفه‌ای خاص علاقه‌مند شوند و، صد البته، ساعات طولانی کار کنند. اگر کسی تمامی این کارها را انجام دهد، احتمالاً می‌تواند به جرگه کارمندان ثابت با حقوق مناسب پیوندد، و شاید حتی از کارش لذت هم ببرد.

اصول اخلاقی کار محبوب

چه اتفاقی افتاد که عشق، لذت، سرگرمی و توجه مداوم به خواسته‌های خویش تصویرگر شغل مطلوب شدند؟ چگونه آن‌ها باعث شدند فداکردن خود را همچون فضیلت ببینیم؟ حتی بنیادی‌تر از تمامی این‌ها، چگونه کار به خودی خود بدل به چنان موضوع ارزشمندی گشت که تقریباً همه‌جا به عنوان یکی از ارکان هستی انسان پذیرفته شد؟

در بطن این پرسش‌ها چیزی نهفته است که بدان اخلاق کار می‌گویند، یعنی این باور که اخلاقیات در رهیافت فرد به کار تجلی می‌یابد، و همچنین نحوه‌ای که جامعه اصول اخلاقی کار را، در دوره‌های متفاوت زمانی، دریافته و درونی کرده است. در سال ۱۹۰۵، ماکس وبر، جامعه‌شناس آلمانی، در کتاب اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری^۱ بحثی را پیش کشید که هنوز نیز پژواک آن به گوش می‌رسد؛ ارزش‌های پروتستانیسم زاهدانه - کسب ثروت با سخت‌کوشی، تعلیق لذت، تحت انقیاد درآوردن خواسته‌های فردی - معنایی به «روح» سرمایه‌داری داد که در آن کار و کسب ثروت به خودی خود شرافتمندانه بود. وبر با هوشمندی ارتباط میان فضیلت و سرمایه را در آمریکا تشریح کرد. او این کار را به‌ویژه با خوانش دقیق

1. *The Protestant Ethic and the Spirit of Capitalism*

دو کتاب از بنجامین فرانکلین انجام داد، یعنی اشارات ضروری برای آن‌هایی که ثروتمند می‌شوند^۱ (۱۷۳۶) و نصایحی به یک تاجر جوان^۲ (۱۷۴۸). فرانکلین در این متون خوانندگان را ترغیب می‌کند که پیوسته رفتار و عاداتشان، به ویژه ظاهر رفتار و عادات، را به گونه‌ای بهبود دهند که منجر به دست آوردن سرمایه و اعتبار گردد. وبر می‌نویسد «اکنون تمامی رویکردهای اخلاقی فرانکلین رنگ و بوی فایده‌گرایی^۳ دارد. صداقت فایده دارد، زیرا اعتبار را تضمین می‌کند. خوش‌قولی، سخت‌کوشی، و صرفه‌جویی نیز به همین ترتیب. و به این دلیل است که آن‌ها فضیلت هستند»^۴.

این فضیلت‌ها کسب‌وکار سرمایه را شکل دادند و به وسیله آن شکل گرفتند. ویرا اشاره می‌کند که اگرچه تکانه‌هایی همچون حرص و آرزمان و مکان را درمی‌نوردند، «روحیه‌ای مانند روحیه قطع‌ای که از فرانکلین نقل کردیم - که با تحسین یک خلق روبه‌رو شد - چه در دوره باستان و چه در قرون وسطا به عنوان تبلور آزمندانه‌ترین روحیه‌ها و تظاهر منشی مطلقاً فاقد مناعت نهی می‌گردد»^۴. روح سرمایه‌داری انسان را به خدمت کار خویش درمی‌آورد، و این در حالی است که پیش‌تر این رابطه معکوس بود.

آموزه‌های فرانکلین پیرامون بهسازی خویشتن از راه کسب‌وکار در روح آمریکایی‌ها ریشه دواند و شکوفا شد، چنان‌که امروزه نیز شالوده‌های این نظام ارزشی - اینکه کار به خودی خود امری اخلاقی است، و درآمد بازتابی است از شخصیت - استوار مانده‌اند. چالش‌هایی هم وجود داشت؛ در رفت‌وآمد نسل‌ها،

1. *Necessary Hints to Those That Would Be Rich*

2. *Advice to a Young Tradesman*

3. utilitarianism

۴. اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری، ترجمه عبدالکریم رشیدیان و پریسا منوچهری کاشانی، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳، ص ۵۹.

جنبش‌های مقاومت مهمی در برابر این نظام ارزشی قد علم کرده‌اند. سازمان‌های قدرتمند کار که برای کاهش ساعت کاری جنگیدند و ظهور بی‌دلیل شغل‌ها را تحت عنوان «کارتراشی»^۱ به ریشخند گرفتند، حزب‌های فعال سوسیالیست و کمونیست در قرون نوزده و بیست، و جنبش حقوق مدنی که به مبارزه با بی‌عدالتی نژادی در اقتصاد پرداخت تنها مشت‌های از این خروار هستند.

با این حال، امروزه اعتقاد به اخلاقی بودن کاری که در خدمت منافع فرد است دوباره قدرت یافته است. تفاوت میان نسخه‌های امروزی با نسخه‌های زمان فرانکلین در آن چیزی نهفته است که تلاش فضیلت‌مند را می‌سازد. خوش‌قولی، صرفه‌جویی و سخت‌کوشی فرانکلین همگی نیازمند حدی از چشم‌پوشی از خویشتن و سرکوب خواسته‌های فوری بود. وانگهی، در زمان فرانکلین، اشتیاق در انجام وظایف کاری موضوعیتی نداشت؛ در واقع هر قدر کار کمتر لذت بخش می‌بود، بهتر بود. نیکیل ساوال^۲، در کتاب اتافک‌نشین: تاریخ محرمانه دفتر کار^۳، به بررسی یک کتابچهٔ فروش در دههٔ ۱۸۸۰ به نام «متبرک باد کار شاق»^۴ می‌پردازد که نوشتهٔ مسیحی‌انجلیستی به نام ویلیام گیت^۵ است. گیت می‌گوید شاید کار شاق خوشایند نباشد، اما آسایش و پیشرفت در زندگی حاصل آن است، و به همین دلیل کارگران می‌باید بدان افتخار کنند.^۶ امروزه، کار ملال‌آور تقدیری است که می‌باید تا حد امکان از آن اجتناب کرد. رساله‌هایی مانند کتاب مارشا سینتار^۷ به نام کاری را انجام بده که دوستش داری و پول خواهد آمد^۸ (۱۹۸۷) خیلی وقت پیش «متبرک باد کار شاق» را از کتابخانه‌ها بیرون راندند.

1. make work

2. Nikil Saval

3. *Cubed: A Secret History of the Office*

4. "Blessed Be Drudgery"

5. William Gannett

6. Marsha Sinetar

7. *Do What You Love and the Money Will Follow*

شادی، عشق، اشتیاق و اغنای استعداد‌های فردی فضیلت‌های امروزین کار هستند. استیو جابز، مدیرعامل پیشین اپل، گفته است «تنها راه انجام کار خارق‌العاده این است که عاشق کاری باشید که می‌کنید». عبارت «کار خارق‌العاده» در گوش آدم همان زنگ «کار خیر» مسیحی را دارد. چه پیام دل‌فریبی! کاری که سرگرم‌کننده است، کارگر عاشقش است، خواسته‌های او را برآورده می‌سازد، و نه تنها به تولید ثروت می‌انجامد بلکه، چون لذت بخش است، کار خوبی نیز هست. درواقع، کار محبوب تنها کاری است که می‌تواند خارق‌العاده باشد. احتیاجی نیست برای آن از خودگذشتگی کنی، نیازهای دیگران را در نظر آری یا، به هوای خوشبختی در آینده، چشم بر خواسته‌های فعلی ات ببندی. جابز تنها کسی نبود که چنین پیامی می‌داد. وقتی صحبت از کار به میان می‌آید، اندرسون کوپر^۱، مجری سی‌ان‌ان، نصیحتی را تکرار می‌کند که مادرش زمانی به او گفت که فارغ‌التحصیلی جوان از دانشگاه ییل بود و سخت در اندیشه آینده: «به دنبال سعادت باش». هیچ مهم نیست اگر جست‌وجوی سعادت مستلزم داشتن یک حساب سپرده بانکی، یا در تضاد با نیازهای اجتماعی باشد، یا آشکارا به دیگران آسیب رساند (اگر سعادت شمارد قاجاق بین‌المللی اسلحه باشد چه؟). چه اتفاقی افتاد که وقف کردن تک‌بعدی خویش بر لذت فردی بر قناعت و فروتنی چیرگی یافت و تبدیل به طریق کار اخلاقی شد؟

فرزندان سال‌های پس از جنگ جهانی دوم موعظه‌های فرانکلین را به‌طور کامل بازساختند. تام ولف^۲ در سال ۱۹۷۶ مقاله مشهوری با عنوان «دههٔ من» و سومین بیداری بزرگ^۳ در مجله نیویورک منتشر کرد و در آن به تغییراتی پرداخت که در عاملیت آمریکایی رخ می‌نمودند. او نوشت «رؤیای کیمیای قدیم تبدیل فلزات پایه به طلا بود. رؤیای کیمیای جدید این است: تغییر شخصیت فرد،

1. Anderson Cooper

2. Tom Wolfe

3. "The 'Me' Decade and the Third Great Awakening"